



ماهنامه‌ی علوم انسانی

# آیا در ایران اقتصاد، علم است

پرونده  
ماه

با آثاری از:  
کامران دادخواه، بهروز هادی زنونز، حسین راغفر  
غلامرضا مصباحی مقدم، عزت‌الله سبحانی، فرشاد مومنی  
محمدحسین عادل، جمشید پژویان، محسن رنایی  
و میزگردی با حضور  
محمد ستاری فر و مسعود نیلی

مضامین  
ماه

## مرید هایدگر نیستم

گفتگو با رضا داوری اردکانی  
و پرونده‌ای درباره  
هایدگر در ایران

با آثاری  
از

- تقی آزاد ارمکی
- غلامحسین ابراهیمی دینانی
- تورج اتابکی
- حمید احمدی
- عماد افروغ
- بیژن بیجاری
- پرویز پیران
- ناصر تکمیل همایون
- غلامعباس توسلی
- جلال توکلیمان
- سیاوش جمادی
- سیدصادق حقیقت
- سعید حنایی کاشانی
- علیرضا رایجی
- ناصر زراعتی
- صادق زیبا کلام
- حسین سیف‌زاده
- سوسن شریعتی
- احمد صدیقی
- محمد صنعتی
- محمد ضمیران
- سیدجواد طباطبائی
- بیژن عبدالکریمی
- عباس عبدی
- علیرضا علوی تبار
- محسن غروی‌ان
- نعمت‌الله فاضلی
- مقصود فراستخواه
- داوود فیروزی
- محمد امین قانع‌ی راد
- عباس کاظمی
- شریف لکزایی
- نجف لکزایی
- ابراهیم منقی
- پیروز مجتهدزاده
- منوچهر محمدی
- شیرین هانتر
- داوود هرمیداس باوند

گفتگوی منتشر نشده  
علی قیصری با  
احمد فرید

جشن‌نامه  
مصطفی‌ملکیان  
با آثاری از:  
سروش دباغ  
محمد منصور هاشمی  
و مقاله‌ای از مصطفی‌ملکیان

کتاب  
ماه  
یادداشت‌های روزانه  
آلبر کامو  
ترجمه خشایار دیهیمی



ضمیمه را از  
روزنامه‌فروشی‌ها  
به رایگان بخواهید

## تفسیر جهان به جای تغییر جهان

مهرنامه، ماهنامه‌های است خبری-تحلیلی و آموزشی که در زمینه علوم انسانی و علوم اجتماعی منتشر می‌شود. علوم انسانی به آن بخش از دانش مدرن اطلاق می‌شود که فرهنگ بشری را در عصر جدید ساخته است. در واقع اگر تمدن انسان مدیون علوم طبیعی است و تکنولوژی در جهان جدید نماد دخالت انسان در طبیعت و بر ساختن تمدن است، فرهنگ انسان هم مدیون علوم انسانی است و بر آمدن ایدئولوژی نماد تلاش انسان برای ساختن جامعه جدید است. بدین ترتیب علوم انسانی دربرگیرنده دایره گسترده‌ای از معارف و علوم مانند علوم سیاسی، علوم اجتماعی، علوم اقتصادی، علوم عقلی و علوم دینی است که در مهرنامه بدان خواهیم پرداخت. فلسفه، تاریخ، الهیات، جامعه‌شناسی، اقتصاد و سیاست در صورت علمی و نظری خود مضامین اصلی مهرنامه را تشکیل می‌دهد. در عین حال موضوعاتی درباره رابطه دیگر معارف انسانی با اندیشه و جامعه همچون علوم طبیعی، ادبیات و هنرها را بررسی می‌کنیم.

مهرنامه در پی آن نیست که به مصادیق بپردازد در واقع به تعبیر فقهی هدف ما صدور فتوا نیست، تشخیص حکم است. مهرنامه همچنین از هیچ ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی جانبداری نمی‌کند و طرفدار هیچ جناح سیاسی یا فکری نیست. گرچه نسبت ایدئولوژی به علوم انسانی مانند نسبت تکنولوژی به علوم طبیعی است اما از آنجایی که ما بر خلاف کارل مارکس به جای تغییر جهان در پی تفسیر جهان هستیم راه تفکر عمیق را در نقد ایدئولوژی‌های بشری می‌دانیم و از این لحاظ تفاوتی در نقد لیبرالیسم، مارکسیسم، سکولاریسم، فاشیسم، آثار شیسم، نیهیلیسم و... احساس نمی‌کنیم. مهرنامه رسالت خود را ترویج دانشوری می‌داند و به همین علت می‌کوشد با ارتقای مباحث علوم انسانی از جدال‌های روشنفکری به جدال‌های دانشورانه به ارتقای سطح آکادمیک علوم انسانی در ایران کمک کند. توجهی که اخیراً به علوم انسانی در مجادلات فکری شده است یار بگر ما در بسط نگاه انتقادی و اثباتی در علوم انسانی خواهد بود. تلاش برای فهم موضوع بوم‌شناسی علوم انسانی یکی از اهداف مهرنامه است و بدیهی است در این راه به جاب نظرات موافق و مخالف خواهد پرداخت. این ماهنامه دست باری به سوی همه روشنفکران و دانشوران علوم انسانی دراز می‌کند.

سر دبیر

ولقد کرمانا بنی آدم و  
حلمنهم فی البر و البحر  
ورزقنهم من الطیب و  
فضلنهم علی کثیر من  
حلقنا تفضیلاً

و به راستی که فرزندان  
آدم (انسان) را گرامی  
داشتیم و آنان را در  
خشکی و دریا روانه  
داشتیم و به انسان از  
پاکیزه‌ها روزی دادیم  
و آنان را بر بسیاری از  
آنچه آفریده‌ایم چنانکه  
باید و شاید برتری  
بخشیدیم.  
اسرا: ۷۰

## تن آدمی شریف است بجان است

شماره آینده مهرنامه  
تیرماه ۱۳۸۹  
منتشر می‌شود

ماهنامه‌ی خبری، تحلیلی، آموزشی، بین‌المللی  
در زمینه علوم انسانی، علوم اجتماعی  
سال اول / شماره سوم / خردادماه ۱۳۸۹

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: فروزنده ادیبی  
قائم‌مقام مدیرمسئول: مهدی شمشیریان  
سر دبیر: محمد قوچانی  
دبیر تحریریه: رضا خجسته رحیمی

تحریریه: محسن آرم، مریم باقی، هادی خسروشاهین، مریم شبانی، کاوه شجاعی، محمد طاهری  
کاوه فیض‌اللهی، فرید مدرس، رضا خجسته رحیمی، مهدی یزدانی خرم

همکاران: هومان دوراندیش، حامد زارع، آمنه شیرافکن، مهدی نوروزیان  
علی بزرگیان، کیوان فیض‌اللهی، ابوذر باقی  
عکس: رضا معطریان

آئلیه طراحی: آرش لاجورد (دبیر)  
رضا دولت‌زاده، امیرمحمد لاجورد، علی ضیائی

حروفچینی و نمونه‌خوانی: شهرام هادی  
آگهی‌ها: فهیمه ادیب  
مسئول دفتر: ریحانه ذبیحش  
ناظر چاپ: محمد خیرخواه

نشانی: انتهای پاسداران، کوهستان هشتم، پلاک ۱۱، واحد ۲  
تلفن: ۲۲۸۰۳۰۰۸-۹  
نمابر: ۲۲۸۳۴۳۲۷  
چاپ: رواق  
توزیع: توسعه رسانه (تلفن: ۸۲۴۶۲۰۰۰)



عکس جلد: رضا معطریان



طرح جلد: بزرگوار گهوه‌سین‌پور

ضمیمه کتاب  
در ۴۸ صفحه

# دگر دیسی در عقل و علم ایرانی

گفت‌وگو با محسن رنایی در باب کارایی علم اقتصاد در ایران

مهدی نوروزیان

دارو می‌تواند به خونریزی مغزی بینجامد. پس این جا مشکل از آسپیرین نیست، مشکل از خود بیمار است و آن کتاب مرجع پزشکی هم فرضش بر این بوده که بیمار مشکل انعقادی ندارد. به همین ترتیب برای درمان برخی عفونت‌ها قرص کوتریموکسازول که دارای ماده‌ای به نام سولفانامید است تجویز می‌شود اما برخی بدن‌ها به سولفانامید حساسیت دارد و مصرف این قرص می‌تواند به کبهر و التهاب در پوست و در احشای داخلی بدن بیمار بینجامد و حتی موجب مرگ بیمار شود. این جا نیز مشکل از بیمار است که به کوتریموکسازول حساسیت دارد. حالا اگر گفتیم به این بیمار قرص کوتریموکسازول نباید داد، نمی‌توان گفت علم پزشکی را زیر سوال برده‌ایم. بلکه می‌گوییم شرایط این بیمار یا پیش شرط‌هایی که در مصرف آن قرص ذکر شده است سازگار نیست. حالا داستان نظریه‌های اقتصادی نیز همین طور است. این نظریه‌ها برای جوامعی است که فرض شده است شرایط معینی دارند. مثلاً فرض بر این است که دولت - به معنی state که در واقع همان مجموعه قوای یک حکومت است - وظایف اولیه خود را نظیر ایجاد امنیت و حفاظت از حقوق مالکیت و ایجاد یک دستگاه دادگستری کارآمد و نظایر این‌ها به خوبی انجام می‌دهد به گونه‌ای که هزینه‌های مبادله، یعنی هزینه‌هایی که مردم به علت عدم تضمین حقوق مالکیتشان متحمل می‌شوند، حداقل باشد. خوب حالا اگر دولتی با تصمیمات مکرر و بی ثباتی سیاسی و ناکارایی قانونی و فساد اداری، خودش عامل تولید هزینه مبادله بود که دیگر نمی‌توان گفت آن نظریه‌ها باز برای این اقتصاد



رابطه عقلانیت و علم اقتصاد در نظام تصمیم‌گیری همواره از موضوعاتی بوده که اقتصاددانان در آن بحث داشته‌اند. دکتر محسن رنایی دانشیار دانشکده علوم اداری و مدیریت اقتصاد از این زوایا به یکی از موضوعات روز پرداخته است. دکتر رنایی با اشاره به نحوه اجرای هدفمند کردن یارانه‌ها نشان داده که جایگاه علم اقتصاد در ایران کجاست. نقد او در این گفتار محدود به نظام اجرایی نمانده بلکه درباره آموزش این علم هم نقطه نظراتی مطرح کرده است.

هم قابل کاربرد است و من البته معتقدم فعلاً ساختار و عملکرد دولت در ایران مصداق آن دولتی نیست که نظریه‌های اقتصادی معتقدند باید مستقر باشد تا بتوان این تئوریا را در آن جامعه به کار برد اما به علت حساسیت موضوع و این که نیاز به بسط و توضیح فراوان و دقیق است و شما نیز ظاهراً محدودیتی برای حجم این گفت‌وگو دارید، فعلاً از ورود به آن پرهیز می‌کنم و انشاء الله در زمان دیگری به آن می‌پردازم.

■ **ظاهراً سابقه این نگاه شما به اقتصاد ایران به زمان تألیف کتاب «بازار یا نابازار؟» بر می‌گردد. یعنی شما از همان زمان چنین اعتقادی داشته‌اید؟**

درست است، اصل بحث از آن جا آغاز می‌شود. یعنی من در سال‌های ۱۳۷۳ و ۷۴ که کتاب را تدوین می‌کردم معتقد بودم که چند اشکال اساسی در اقتصاد ایران وجود دارد که اجازه نمی‌دهد سازوکار بازار و رقابت به مفهوم واقعی‌اش شکل بگیرد. آن زمان مساله اصلی من هزینه مبادله بود و البته در کنار آن، مساله عقب مانده و ناپاک‌چره بودن بازارهای مالی نیز مطرح می‌شد. بعد البته در مقدمه‌ای که در سال ۱۳۸۴ برای چاپ دوم آن نوشتم موضوع را بسط دادم و هشت مورد از شرایطی را که در ایران برقرار است و اجازه نمی‌دهد تا نظریه‌های اقتصادی بتوانند مطابق انتظار عمل کنند را توضیح دادم اما امروز من کل آن مباحث را در دو چیز خلاصه می‌کنم. یکی نوع دولت مستقر در ایران و دیگری نوع عقلانیت ایرانی. یعنی همه آنها مسائل را می‌توان در چارچوب همین دو مساله تحلیل کرد. در واقع معتقدم به علت تحولی که در مفهوم، ساختار و عملکرد دولت در ایران به وجود آمده و نیز به علت تغییر نوع و سطح عقلانیت ایرانیان، کاربرد نظریه‌های اقتصادی ناظر بر رشد و توسعه کلان اقتصادی، در ایران نمی‌تواند اقتصاد ایران را به جهش یا تحرکی ویژه و دارد. یعنی تا زمانی که این دو مساله حل نشود اقتصاد ایران به مثابه یک جسم نیمه کرختی عمل خواهد کرد که با یک زیست نیمه هشیار و خزنده خود را زنده نگاه خواهد داشت. برای هدایت اقتصاد ایران به سوی یک سیستم پویا، فعال، هشیار و جهش‌کننده، ما نیازمند تحول اساسی در ساختار و عملکرد دولت و در نوع عقلانیت ایرانی هستیم و البته دگر دیسی در عقلانیت ایرانی نیز خودش حاصل دگر دیسی در ساختار و عملکرد دولت بوده است.

■ **یعنی شما بر اساس همین تحلیل هم معتقدید که مثلاً طرحی مانند هدفمندسازی یارانه‌ها به نتیجه نمی‌رسد و شکست می‌خورد؟**

صراحتاً باید بگویم آری معتقدم طرح هدفمندسازی یارانه‌ها حتی اگر بر پایه مبانی علم اقتصاد هم قابل توجیه باشد، باز در شرایط کنونی ناکام می‌ماند. خیلی ساده، بیست سال پیش، هنگام آغاز طرح «تعدیل اقتصادی» در دوره سازندگی، همین حرف‌ها در مورد آزاد سازی نرخ ارز زده می‌شد. می‌گفتند صنایع ما باید رقابتی شوند، به ارز یارانه‌ای قیمت تمام شده آنها به طور غیرواقعی پایین است و آنها به طور کاذب فکر می‌کنند که در مقایسه با خارجی‌ها دارند خوب عمل می‌کنند و نمی‌کوشند خود را ارتقا دهند و فناوری و سازماندهی تولیدی خود را اصلاح کنند و بنابراین همواره با ناکارآمدی پنهان فعالیت می‌کنند. با آزادسازی نرخ ارز صنایع ما مجبور می‌شوند هزینه‌های ارز را به قیمت واقعی محاسبه کنند و قیمت‌های نسبی در مقدار واقعی خود تعیین می‌شوند و بنابراین تخصیص منابع کارآ و بهینه می‌شود و از این حرف‌ها و البته این‌ها در سطح نظری حرف‌های فشنگی بود و به اندازه‌ای که در کتاب‌های درسی

■ شما در برخی نقدها و گفتارهای ماه‌های اخیر که در باب هدفمندسازی یارانه‌ها داشته‌اید، به‌ویژه در مناظره با رئیس شورای رقابت اظهار کرده‌اید که نظریه‌های علم اقتصاد برای وضعیت امروز ایران کاربرد ندارد و هر سیاستی که بر مبنای آنها اتخاذ شود شکست می‌خورد. به خاطر می‌آورم که دو سال پیش هم در سالنامه ۸۶ روزنامه سرمایه بحثی با نام «خداحافظی با علم اقتصاد» را طرح کردید و در اردیبهشت سال ۸۷ نیز در مراسم یادبود مرحوم دکتر عظیمی بحث «امتناع برنامه» را مطرح کردید و گفتید که بی ثباتی‌های سیاسی و اقتصادی و کاهش اعتماد فعالین اقتصادی به اطلاعات در دسترس، باعث شده است که ما به مرحله امتناع برنامه برسیم یعنی برنامه‌ریزی دیگر در ایران جواب نمی‌دهد. به نظر می‌رسد که این یک بحث کلیدی است چون درست یا غلط بودن این بحث تبعات جدی‌ای برای سیاستگذاری اقتصادی در ایران می‌تواند داشته باشد. اگر موافق باشید از همین موضع وارد شویم که شما طرح ساده شده‌ای از این دیدگاه‌ها بیان در این باره را باز ترسیم کنید.

اکنون که پرسش شما با ذکر آن مرحوم دکتر حسین عظیمی همراه بود، اجازه بدهید تا سخنمان را با یاد این بزرگمرد آغاز کنیم که همین هفته، هفتمین سالگرد او گذشت و متأسفانه تنگ نظری‌ها اجازه ندادند تا طبق روال سال‌های گذشته برای او مجلس یادبودی برگزار شود. دکتر عظیمی شهید برنامه‌ریزی ایران محسوب شود که عمر گرانبهای بر این کار نهاد و البته برنامه چهارم که محصول همت او بود نیز از جمله

برنامه‌های شهید شده تاریخ اقتصادی ایران محسوب می‌شود. خوشبختانه من نیازی به استدلال زیادی ندارم که نشان دهم ما وارد مرحله امتناع برنامه شده ایم. دکتر عظیمی بیش از صد اقتصاددان و چند صد کارشناس را در تدوین برنامه چهارم توسعه کشور به کار می‌گیرد و سرانجام نیز خودش بر اثر فشارهای کاری جان بر سر تدوین این برنامه می‌گذارد اما با تغییر دولت و در اندک زمانی برنامه چهارم مثله می‌شود، بعد هم سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی به عنوان بزرگترین مخزن کارشناسی کشور منحل می‌شود. این‌ها نشانه‌های سمبلیک و واقعی هستند که پایان عصر برنامه‌ریزی در ایران و ورود به مرحله «امتناع برنامه» در ایران را بازتاب می‌دهند.

همین مراسم یادبود مرحوم دکتر عظیمی بهترین مصداق «امتناع برنامه» در ایران است. شنیده‌ام چند ماه است کمیته‌ای از دوستان و همکاران دکتر عظیمی، طبق روال سال‌های گذشته، دارند برنامه‌ریزی می‌کنند تا مراسم یادبودی برای این بزرگمرد برگزار کنند که در این مراسم هم معمولاً ذکر خیری از آن مرحوم و دیدگاه‌های اقتصادی او می‌شود و با حضور چند استاد اقتصاد هم در باب مسائل فکری و علمی اقتصاد ایران می‌گردد و برگزار می‌شود. همین و بس. حالا شما همه برنامه‌ریزی‌ها را می‌کنید ولی در آخرین لحظات دانشگاهی که هر سال مراسم همایش یادبود دکتر آن جا برگزار می‌شده است، حاضر نمی‌شود سالتی در اختیار شما قرار دهد و بعد روی هر سالتی دست می‌گذارد که مراسم را آن جا برگزار کنید به نوعی مخالفت می‌شود. این یعنی تمام آن برنامه‌ریزی‌ها و هماهنگی‌ها و انرژی گذاشتن‌ها بیهوده بوده است. آیا از این بهتر مصداقی برای نشان دادن وضعیت «امتناع برنامه» در ایران داریم؟

از همه مهمتر، در عمل هم می‌بینیم که نه در اهداف برنامه چهارم توسعه و نه در اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله، دستاوردهای چشم‌گیری نداریم. آیا این‌ها کافی نیست که بگوییم ظاهراً ما در مرحله امتناع برنامه‌ایم و اگر در مرحله امتناع برنامه باشیم، بی‌گمان علم اقتصاد هم به کارمان نمی‌آید. چون تمام علم اقتصاد بر عقلانیت ابزاری استوار است و عقلانیت ابزاری یعنی عقلانیت حسابگر و برنامه‌ریزی وقتی شرایط برای برنامه‌ریزی مهیا نباشد، عقل ابزاری هم پایش می‌لنگد و در این صورت نظریه‌های اقتصادی که بر بنیاد این نوع عقلانیت ساخته شده‌اند نیز تیغشان کند می‌شود. دقت کنید از سخن من سوء برداشت نشود. من نمی‌گویم علم اقتصاد برای درمان اقتصاد ما ناتوان است یا به درد نمی‌خورد. من علم اقتصاد را از تمام علوم انسانی و اجتماعی، قوی‌تر و روشمندتر و منسجم‌تر می‌دانم. حتی سرعت رشد آن هم بیشتر از سایر علوم است. چون به زبان روش شناختی لاکاتوشی، مجموعه دستورات «راهربرد ایجابی» که رشد این علم را هدایت می‌کند بسیار فریه شده است. از این گذشته قدرت تغذیه این علم خیلی عظیم است. یعنی اقتصاد از ریاضی، از آمار، از فلسفه، از تاریخ، از روانشناسی، از جامعه‌شناسی و حتی در دهه اخیر از فیزیک نیز تغذیه می‌کند و نظریه‌هایش را بسط می‌دهد. در حالی که در سایر علوم انسانی و اجتماعی چنین نیست یا به این گستردگی نیست. آنچه من می‌گویم این است که ما باید موضع کاربرد علم اقتصاد را درست بشناسیم. همان گونه که در پزشکی باید موضع کاربرد دارو را در دست و جامع بشناسیم. اگر گفتیم فلان دارو برای این بیمار به درد نمی‌خورد به این معنی نیست که آن دارو اصلاً به درد نمی‌خورد. در چنین مواردی مشکل از بیمار است نه از دارو. مثلاً همه کتاب‌های مرجع پزشکی به منظور جلوگیری از سکنه قلبی، مصرف قرص آسپرین را توصیه می‌کنند تا خون رقیق شود و گردش خون در رگهای قلبی تسهیل شود. اما اگر بیماری دارای مشکل انعقادی در خونش بود، مصرف این

هست، درست بود اما نتیجه‌اش را دیدیم. خیلی چیزها جواب نداد و برخی چیزها معکوس از آب درآمد. مثلا کتاب‌های درسی می‌گویند وقتی ارز خارجی گران می‌شود، صادرات کشور افزایش می‌یابد اما در سال‌های برنامه اول توسعه، نرخ ارز از ۷۰ ریال به بیش از ۲۰ برابر افزایش یافت اما در همان دوره در برخی از سال‌ها صادرات ایران کاهش یافت. پس صرف آزاد سازی نرخ ارز نیست که موجب رشد صادرات می‌شود. هم فیلسوفان علم به ما تذکر داده‌اند و هم خود علمانی که آن تئوری‌ها را ارائه داده‌اند به طرق مختلف گفته‌اند که این تئوری‌ها ما بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که اگر آنها برقرار نباشد نباید انتظار کامیابی از آن نظریه‌ها نیز داشت. حالا ما پیش‌فرض‌های آنها را، که در حکم شرایط لازم برای تحقق آن تئوری‌هاست نمی‌بینیم و بعد تمام تمرکز خود را روی اجرای تئوری قرار می‌دهیم.

بگذارید یک مثال ساده بزنم. نظریه فیزیک می‌گوید آب در ۱۰۰ درجه سانتیگراد به جوش می‌آید. اما این نقطه جوش آب مربوط به فشار یک اتمسفر یا همان فشار هوا در سطح دریاست. روشن است که چون فشار اتمسفر در قله دماوند بسیار کمتر و در عمق اقیانوس هند بسیار بیشتر است نباید انتظار داشته باشیم که آب در قله دماوند و در عمق اقیانوس هند هم در ۱۰۰ درجه به جوش بیاید. اگر کسی چنین گمان کند، نشانه بی‌اطلاعی و بی‌تجربگی اوست. بنابراین فقط یک دانش آموز که سواد که تازه کتاب فیزیک مقطع راهنمایی را تمام کرده است فکر می‌کند که آب در همه جا در ۱۰۰ درجه به جوش می‌آید. گرچه این تئوری یا گزاره که «آب در ۱۰۰ درجه به جوش می‌آید» یک گزاره کاملاً علمی است و مورد قبول همه فیزیکدانان بزرگ هم هست اما چنین نیست که این گزاره در هر شرایطی درست باشد. این گزاره درست است و محقق می‌شود، به شرطی که پیش‌فرض‌هایش نیز محقق باشند.

بنابراین سیاست‌گذاری‌های بزرگ اقتصادی را نمی‌توان بر کتاب‌ها و نظریه‌های درسی اقتصاد بنیاد کرد. برای سیاست‌گذاری اقتصادی ما هم باید نظریه‌های اقتصادی را خوب بشناسیم، هم پیش‌شرط‌ها و مقدمات روش شناختی این نظریه‌ها را در نظر بگیریم و هم باید ساختار موجود و تاریخ اقتصادی و نیز روانشناسی اجتماعی جامعه‌ای که قرار است این نظریه‌ها در مورد آنها اعمال شود را نیز بشناسیم و مورد توجه قرار دهیم. باز از یک مثال پزشکی کمک می‌گیرم. علت آن نیز این است که جامعه و اقتصاد نیز سیستم‌های زنده حساس و پویا هستند و برخورد با آنها نیز باید مانند نحوه برخورد با سیستم‌های زنده باشد. اکنون فرض کنید بیماری داریم با یک بیماری سخت که نیاز به درمان دارد. در این موارد آیا پزشک می‌رود کتاب پزشکی را باز کند و بگوید خوب در کتاب مرجع پزشکی گفته است این بیماری حتماً نیاز به فلان جراحی را دارد؟ خیر. پزشک هر چه هم که حافظ باشد، مدارک بیماری را به شعور پزشکی می‌برد، اعضای شورا بحث می‌کنند، جوانب مختلف را در نظر می‌گیرند، شرایط بیمار را کنترل می‌کنند و نهایتاً به صورت مشورتی تصمیم می‌گیرند که چه روش درمانی برای این بیماری بهتر یعنی کم‌هزینه‌تر و کم‌خطرتر است.

پس برای پیچیدن یک نسخه درمانی و انجام یک عمل جراحی برای بیماری که مشکلات حادی دارد مراجعه به کتاب‌های درسی کفایت نمی‌کند. بلکه باید یک تیم پزشکی قوی شامل متخصصین در زمینه‌های مختلف در کنار هم فکر و مشورت کنند و جوانب مختلف جراحی را بسنجند و بعد یک تصمیم جامع در مورد نحوه انجام جراحی یا نسخه‌ای که باید پیچیده شود بگیرند. مثلاً ملاحظه کنند که این بیمار مشکل کلیوی دارد، دیابت دارد، فشار خون هم دارد و جراحی آنها یا داروی تجویزی آنها نباید موجب تشدید این بیماری‌ها شود. چنین کاری مخالفت با نظریه‌های پایه علم پزشکی محسوب نمی‌شود بلکه اتکا و توجه به سطح عمیق‌تر و به ریشه‌های روش شناختی آن نظریه‌هاست.

حالا در مورد اقتصاد هم به عنوان علمی که متولی تحلیل و درمان مسائل و مشکلات اقتصادی است، می‌گوییم تمام نظریه‌های این علم مقید به ملاحظات و مشروط به پیش‌شرط‌هایی هستند که اگر محقق نباشند، آن نظریه در عالم واقع قابل اجرا نیست و اگر اجرا شود شکست می‌خورد. این که حرف ثقیلی نیست. خوب حالا در مورد هدف‌مدسازی پارانه‌ها هم معتقدم وضعیت همین گونه است. معتقدم برخی از مقدمات اصلی که علم اقتصاد برای این گونه سیاست‌ها در نظر گرفته

است هنوز محقق نیست. اگر باید کاری کرد این است که به دولت بیاوریم که به جای دستکاری اقتصاد اول باید آن مقدمات و شرایط را مهیا کنی و گرنه با اجرای این سیاست‌ها فقط اقتصاد را بیشتر به هم می‌ریزی و پیامدهای سخت‌تری برای اقتصاد ایجاد می‌کنی. آخر خنده دار نیست که برای انجام یک جراحی روی مثلاً کلیه یک بیمار، یک تیم پزشکی تشکیل می‌شود و نظر می‌دهد ولی وقتی می‌خواهیم کل اقتصاد ایران، که مشکلش از ۱۵ میلیون خانوار، سه میلیون کارگاه یا بنگاه اقتصادی و ۲۱ میلیون شاغل است، را جراحی کنیم بدون این که یک تیم پزشکی ملی که از همه تخصص‌ها و توانایی‌های مربوط در حوزه اقتصاد و غیر اقتصاد در آن حضور داشته باشند تشکیل دهیم و بدون آن که انواع آزمایش‌های لازم که پیش از جراحی برای بیمار لازم است انجام شود و بدون آن که زمان و شرایط روحی و جسمی بیمار در نظر گرفته شود، دست به جراحی می‌بریم؟ مساله ما این است. سیاستمداری دلش می‌خواهد برای اقتصاد ایران کاری انجام دهد، خوب خدا خیرش دهد اما این کار مقدماتی دارد. نمی‌شود که از میان صدها استاد اقتصاد و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی، فقط به نسخه‌ای که یکی دو نفر می‌پسند اعتماد کرد و اقتصاد ایران به زیر تیغ جراحی سپرد. اگر کرسی نظریه پردازی باید تشکیل شود اگر اتاق فکر باید تشکیل شود اگر مرکز هم اندیشی لازم است، موضعش این جاست و برای چنین تصمیمات حیاتی و تاریخی است نه درباره اختلاف نظر درباره حدوث قدم عالم.

■ شما در بحث‌های قبلی اشاره کردید که فعلاً تمام عواملی که معتقدید موجب شکست نظریه‌های اقتصادی در ایران می‌شوند را در دو مساله خلاصه می‌کنید. یکی مساله ساختار و عملکرد دولت در ایران و یکی هم مساله عقلانیت ایرانی. اگر موافق باشم در همین مساله متمرکز شویم. یعنی ببینیم چرا شما معتقدید نظریه‌ها و توصیه‌های علم اقتصاد برای وضعیت امروز ایران نوشته نشده است و اگر عمل شود هم قرین موفقیت نخواهد بود.

موافقم. ببینید کل علم اقتصاد بر این پیش‌فرض استوار است که انسانها عقلانی یا Rational تصمیم می‌گیرند و رفتار می‌کنند. نوع عقلانیت آنها هم باید از نوع ابزاری باشد. عقل ابزاری هم به طور ساده یعنی عقل معاش یا همان

عقلانیتی که به ما می‌گوید با چه ابزارها و روش‌هایی می‌توانیم بهتر (یعنی سریع‌تر، ارزان‌تر و نظایر این‌ها) به اهداف خود برسیم. مثلاً بهترین زمینه برای سرمایه‌گذاری و کسب سود کجاست، یا بهترین مسیر برای رفتن از نقطه‌ای به نقطه دیگری در شهرمان کدام مسیر است؟ این گونه محاسبات معمولاً با عقل ابزاری انجام می‌شود اما در مورد مسائل دیگری مثل ازدواج یا مهاجرت یا طلاق یا خودکشی یا رای دادن در انتخابات‌های حساس مثل وقتی رقابت کاندیداها نه بر سر نرخ مالیات بلکه بر سر حقوق اساسی شهروندان است یا شرکت در راهپیمایی‌های سیاسی یا مبارزه سیاسی یا گذشت از قصاص کسی که عزیزمان را کشته است و نظایر این‌ها که به سرنوشت ما بستگی دارد و به زندگی ما معنی و مفهوم می‌دهد یا معنی آن را تغییر می‌دهد ما با نوع دیگری از عقلانیت تصمیم می‌گیریم که در اقتصاد به آن «عقل معنایی» می‌گوییم.

■ ببینید در ازدواج یا در طلاق یا در مهاجرت ما خیلی تصمیم خود را بر اساس منافع آن تنظیم نمی‌کنیم. گاهی حس می‌کنیم ازدواج با یک نفر گرچه خیلی منفعت دارد اما معنی ندارد یعنی معنی و روح و جهت تازه‌ای به زندگی ما نمی‌دهد. خیلی از افرادی که از کشورشان مهاجرت می‌کنند، در همان کشورشان هم از نظر اقتصادی و اجتماعی و علمی موفقند اما به نقطه‌ای می‌رسند که احساس می‌کنند زندگی در آن جا برایشان معنی و ویژه‌ای ندارد یا احساس می‌کنند اگر مهاجرت کنند زندگی‌شان معنی دارد تر می‌شود. حالت ساده شده «عقل معنایی»، را می‌توان به عنوان رفتار «عقلانی» در نظر گرفت. کارکرد عقل معنایی از «عقلانی بودن» عمیق‌تر و فراتر است اما برای سادگی، در این جا همان عقلانی بودن را در نظر می‌گیریم.

خوب، حالا علم اقتصاد می‌گوید هر کس هر تصمیم اقتصادی می‌گیرد، با هر سطحی از اهمیت، آن تصمیم را بر اساس عقل ابزاری می‌گیرد. یعنی چه؟ یعنی هزینه منفعت آن را می‌سنجد و هر گزینه‌ای که منافعش بیشتر بود را انتخاب می‌کند. فرد می‌خواهد لباس بخرد، لباسی می‌خرد که مجموعاً منافع و لذت او را بیشتر کند. می‌خواهد اتومبیل بخرد، محاسبه عقلانی می‌کند که کدام اتومبیل مجموعاً منافع او را حداکثر می‌کند. حالا علم اقتصاد می‌گوید این فرد اگر می‌خواهد یک کارخانه سیمان نیز تاسیس کند از همین عقل ابزاری حسابگر استفاده می‌کند. یعنی علم اقتصاد از نظر منشاء تصمیم‌گیری عقلانی، فرقی بین کسی که می‌خواهد برود میوه بخرد و کسی که می‌خواهد یک کارخانه سیمان تاسیس کند و یک عمر خودش و خانواده‌اش را و جوانی، اعتبار و سرمایه‌اش را در این راه صرف کند، فرقی نمی‌گذارد. البته این فرض درستی است اما به شرطی که اولاً اطلاعاتی که در دسترس این فرد

است قابل اعتماد باشد یا حداقل از نظر او قابل اعتماد محسوب شود و دوم این که از نظر او آینده محیط یا جامعه‌ای که می‌خواهد در آن سرمایه‌گذاری بلندمدت بکند، روشن، ثابت و امیدوار کننده باشد. پس کسی که می‌خواهد مثلاً کارخانه سیمان احداث کند، برای تصمیم‌گیری خود از همان عقلانیت ابزاری استفاده می‌کند به شرطی که اطلاعاتی که در دسترس اوست را قابل اعتماد بداند و نیز به شرط این که از نظر او آینده محیط و جامعه‌ای که می‌خواهد در آن سرمایه‌گذاری کند، آینده‌های روشن و امیدوار کننده باشد. معیار اثبات بودن نیز فقط این نیست که جنگی در کار نباشد، بلکه این که حکومت به قول و قرارهایش پایبند باشد، نیز شاخصی از اثباتی است. این که سیاست‌های دولت پایدار باشد و هر روز تغییر نکند نیز شاخصی از اثباتی است. این که اگر دولت تغییر کرد مصوبات دولت قبلی محترم داشته شود، شاخص اثباتی است. این که همکاری با دولت قبلی جرم تلقی نشود شاخص اثباتی است. این که یک سیاستی که مثلاً قرار است اجرا شود از چند ماه قبل رسماً اعلام شود نه این که یک هفته مانده به شروع، آن را اعلام کنند، شاخص اثباتی است و نظایر این مثال‌ها. اکنون می‌گوییم معمولاً ما در تصمیمات کوچک روزمره همواره از عقل ابزاری استفاده می‌کنیم. چرا؟ چون اولاً مجبوریم و ضرورت زندگی ایجاب می‌کند که تصمیم بگیریم. یعنی حتی اگر آینده جامعه مان امیدوار کننده نباشد، باز ما مجبوریم زندگی کنیم و بنابراین باید یک اتومبیل بخریم، باید مسکن داشته باشیم و باید غذا بخوریم و دوم این که اگر احتمالاً اطلاعاتمان خیلی قابل اعتماد نباشد، خسارت چندانی نمی‌بینیم. ممکن است

اتومبیلمان را اندکی گران‌تر از قیمت واقعی‌اش بخریم ولی به علت چنین اشتباهی، زندگی مان زیر و رو نمی‌شود. ولی وقتی قرار است تصمیم بزرگ و بلندمدت اتخاذ کنیم که تمام ثروت و اعتبار و اعصاب و ذهن و عمر ما را بخود اختصاص می‌دهد و درگیر می‌کند، اولاً باید انتظار آینده روشن و با ثباتی را برای جامعه داشته باشیم و ثانیاً باید به اطلاعاتی که در دسترس ماست اعتماد داشته باشیم. اگر چنین نباشد، بر اساس عقلانیت ابزاری می‌رویم دنبال انتخاب بهترین گزینه‌ها و روش‌های عملی کردن تصمیم خود. اما اگر این دو شرط محقق نباشد، به عقل معنایی خود رجوع می‌کنیم.

■ یعنی «عقلانی» تصمیم می‌گیریم. یعنی یا با عقلاً مشورت می‌کنیم، یا خودمان را جای عقل می‌گذاریم و تحلیل می‌کنیم که اتخاذ چنین تصمیمی عقلانی است یا نه؟

توجه کنید، خیلی از کارها عقلانی است اما عقلاً توصیه نمی‌کنند. مثلاً با توجه به برخی وام‌های ترجیحی که دولت می‌دهد ممکن است تمام محاسبات عقلانی نشان دهد که سرمایه‌گذاری در فلان صنعت در فلان استان مرزی بسیار سود آور است اما گاهی وقت‌ها عقلاً آن را توصیه نمی‌کنند و برعکس، برخی کارها ممکن است عقلانی نباشد اما عقلاً توصیه کنند. مثلاً پوشیدن کت و شلوار در تابستان کاری عقلانی نیست اما در برخی مواضع عقلاً آن را توصیه می‌کنند. در هر صورت وقتی که ما به اطلاعات موجود اعتماد نداریم و آینده نیز چشم‌انداز روشنی برای ما ندارد، دیگر محاسبات عقلانی معنی نمی‌دهد به همین علت ما می‌رویم سراغ تصمیم‌گیری «عقلانی». مثلاً عقل می‌گوید نرخ بهره در ایران خیلی بالاست و ایرانی‌های خارج از کشور، به جای این که پولشان را در بانک‌های خارجی بگذارند و سالی سه چهار درصد بهره بگیرند، بهتر است پولشان را بیاورند و در سیستم بانکی ایران سپرده‌گذاری کنند و از سودهای بالای آن بهره ببرند. حتی می‌توانند سود بانکی پولشان را ببرند خارج و همان‌جا مصرف کنند اما ممکن است «عقل» این کار را توصیه نکنند و ظاهراً در عمل هم می‌بینیم ایرانیان خارج از کشور چنین نکرده‌اند. چرا؟ چون آنان به اطلاعات موجود اعتماد ندارند و به آینده خوشبین نیستند. ایرانیان خارج از کشور که هیچ، ایرانیان داخلی

## به علت تحولی که در مفهوم، ساختار و عملکرد دولت در ایران به وجود آمده و نیز به علت تغییر نوع و سطح عقلانیت ایرانیان، کاربرد نظریه‌های اقتصادی ناظر بر رشد و توسعه کلان اقتصادی، در ایران نمی‌تواند اقتصاد ایران را به جهش یا تحرکی ویژه وارد

هم دارند سرمایه‌هایشان را می‌برند خارج. حدود سیصد تا چهارصد میلیارد دلار حجم سرمایه‌های ایرانیان در امارات متحده عربی است. چرا؟ چون رفتار سرمایه داران ایرانی «عقلایی» است نه «عقلانی». یعنی گرچه عقل می‌گوید اکنون بهترین فرصت‌ها برای سود بردن در ایران وجود دارد اما افراد «عقلایی» عمل می‌کنند و می‌گویند سرمایه‌گذاری در ایران «معنی دار» نیست، در واقع رفتار «عقلانی» رفتاری است که منفعتمش بیشتر است اما رفتار «عقلایی» رفتاری است که معنی داری‌اش بیشتر است. گاهی وقت‌ها که امکان محاسبه منافع یک تصمیم وجود ندارد مردم می‌روند سراغ معنی دار بودن تصمیمات.

در هر صورت خلاصه سخن این است که به علت بی‌اعتمادی گسترده به اطلاعاتی که در حوزه‌های مختلف در دسترس مردم است و به علت بی‌ثباتی‌های مکرر و ابهام در آینده، رفتار ایرانیان در زمینه تصمیمات بزرگ زندگی‌شان به سوی رفتارهای عقلایی سوق یافته است یعنی به سوی رفتارهایی که برای افراد معنی دارند اما الزام‌داری حداکثر منفعت‌نیستند.

■ این بحث عقلانیت ایرانی‌ها باید بحث مهمی باشد آیا در این زمینه کاری شده است؟

من معمولاً در درس «انتخاب عمومی» در دوره دکتر اقتصاد چهار پنج جلسه را به این موضوع اختصاص می‌دهم. در ایران و برای عقلانیت ایرانی کار منسجمی نشده است اما پرکننده حرف‌هایی زده شده است اما در هر صورت مساله نوع عقلانیت برای تحلیل رفتار مردم خیلی روشنتر است. براساس همین منطق عقلانیت، من در سال ۱۳۸۱ پیش بینی کردم که انتخابات نهم ریاست جمهوری ایران نتایج کاملاً دور از انتظاری خواهد داشت (این پیش بینی در مقاله «سقوط سرمایه اجتماعی» که در خرداد ۱۳۸۱ در شماره ۱۶ ماهنامه آفتاب چاپ شده، آمده است). معتقدم در همین انتخابات دهم نیز مردم بر اساس عقل معنایی رای دادند. اصولاً الان به نظر می‌رسد که جامعه ایران در بیشتر تصمیمات بزرگ فردی یا اجتماعی‌اش دیگر از عقل ابزاری استفاده نمی‌کند و به عقل معنایی تکیه می‌کند. این در حالی است که تمام تصمیمات و سیاست‌های حکومت با این فرض اتخاذ می‌شود که مردم بر اساس عقل ابزاری - یعنی همین عقل معیشتی و محاسبه روزگرمزه - تصمیم می‌گیرند. به همین علت هم معمولاً دولت نمی‌تواند رفتار مردم و بازیگران اقتصادی را درست پیش‌بینی کند و سیاست‌هایش ناکام می‌ماند. فکر می‌کنید چرا طرح‌های زود بازده شکست خورده؟ چون دولت فکر می‌کرد مردم بر اساس عقلانیت ابزاری تصمیم می‌گیرند و بر این اساس محاسبه کرد که چند

اشغال ایجاد خواهد شد اما مردم وامها را که گرفتند بر اساس عقل معنایی یا همان «عقلایی بودن» تصمیم گرفتند که با پول وامها چه کنند. عقل معنایی به آنها می‌گفت زمین گیر کردن سرمایه‌هایشان در حوزه‌های صنعتی و کشاورزی و غیره - که ممکن است محاسبات نشان دهد که سودآور است - باز در شرایط موجود، «بی معنی» است بنابراین آنها ترجیح دادند پول وامها را به بخش‌هایی نظیر خدمات و مسکن و زمین ببرند. فکر می‌کنید چرا مردم در طرح جمع‌آوری اطلاعات خانوار، اطلاعات درستی به دولت ندادند و باعث شکست طرح خوشه‌بندی شدند؟ چون مردم اطلاع و اعتمادی به این که بعد چه خواهد شد نداشتند، چون اطلاعاتشان در این مورد که دولت می‌خواهد از این آمار چه استفاده‌ای بکند، کافی یا قابل اعتماد نبود، بنابراین عقلایی عمل کردند نه عقلانی.

در هر صورت نکته این جاست که ایرانیان سال‌هاست که در مورد تصمیمات روزگرمزه و بی‌اهمیت زندگی خود از عقل ابزاری استفاده می‌کنند اما تصمیمات مهم اقتصادی خود مانند سرمایه‌گذاری بلند مدت در صنعت، آوردن سرمایه‌هایشان از خارج به داخل کشور، انتخاب نوع فعالیت اقتصادی و نظایر این‌ها را با عقل معنایی خود اتخاذ می‌کنند. چون شرایط کشور ما چنان بی‌ثبات است که یک خطای کوچک در این زمینه‌ها می‌تواند سرنوشت فرد و معنی زندگی‌اش را دگرگون کند. به همین علت کارآفرینان و سرمایه‌گذاران ایرانی بیشتر با عقل معنایی خود تصمیم می‌گیرند تا عقل ابزاری خود. چرا؟ چون سرمایه‌گذاری یا فعالیت کارآفرینانه مستلزم صرف هزینه و زمان بلندی است و تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی عقلانی در این مورد، هم نیازمند روشنی، ثبات و امید به آینده است و هم نیازمند وجود حد قابل قبولی از اطلاعات درست و سطح خوبی از اعتماد است وقتی این دو نباشد، تصمیم‌گیری عقلایی از نوع عقل ابزاری ممکن نیست و بنابراین افراد در مورد مسائل سرنوشت‌سازشان از عقل معنایی استفاده می‌کنند.

اگر این حرف من درست باشد که می‌گویم به علت بی‌ثباتی‌های مداوم و به هم ریختگی‌های قانونی و سیاسی کشور و بنابراین ابهام در وضعیت‌های آینده و همچنین آشفته بودن و غیرقابل اعتماد بودن اطلاعات مختلفی که به مردم می‌رسد و کاهش اعتماد عمومی یا سرمایه اجتماعی مردم، اصلاً عقلانیت ابزاری ایرانیان مختل شده و آنان حداقل در مسائل مهم زندگی خود، عقلایی یا با عقلانیت معنایی تصمیم می‌گیرند، معنی‌اش این است که مردم ایران حداقل در حوزه مسائل مهم اقتصادی و اجتماعی زندگی‌شان، برای نمونه وقتی می‌خواهند سرمایه‌گذاری کنند یا بلندمدت و سنگین و زمان‌بر انجام دهند، وقتی می‌خواهند شغل انتخاب کنند، وقتی می‌خواهند سرمایه‌های خود را وارد بورس کنند، وقتی می‌خواهند مسوولیت اجتماعی بپذیرند یا در نهادهای عمومی و اجتماعی مشارکت کنند، از عقلانیت معنایی خود استفاده می‌کنند نه عقلانیت ابزاری. بنابراین تئوری‌های علم اقتصاد اصولاً برای چنین مردمی و چنین اقتصادی و چنین دولتی و چنین جامعه‌ای نوشته نشده است. چون این تئوری‌ها در صورتی جواب می‌دهند که رفتارها عقلانی باشد نه عقلایی و معنایی. اگر هم این تئوری‌ها در ایران اجرا شود احتمال ناکامی آنها بالا خواهد بود تجربه نیز نشان می‌دهد که چنین بوده است.

■ در این صورت به نظر می‌رسد ما نیازمند بومی کردن علمی مثل اقتصاد هستیم که شرایط و اقتضانات جامعه ما را نیز در نظر بگیرند. فکر نمی‌کنید لازم است ما مکاتب اقتصادی ویژه خودمان را داشته باشیم.

ببینید، اصولاً بومی کردن علم حرف بی‌ربطی است. مثل همه چیزهای دیگری که وارد می‌کنیم ولی فقط از آن استفاده سطحی می‌کنیم، علم را هم سطحی وارد کرده‌ایم و حالا که در فهم زندگی و مسائلمان به مشکل بر خورده‌ایم فکر می‌کنیم اشکال از علم است و می‌گوییم برویم علم را بومی کنیم. نه، علم اگر اشکالی دارد باید به آن عمق بخشید.

یعنی همان علم را بسط داد نه این که علم ویژه خود درست کنیم که در این صورت علم را از علم بودن می‌اندازیم. چون ویژگی اصلی علم، جهانی و غیر محلی بودن است. مگر ما شیمی بومی داریم؟ حالا اگر یک واکنش شیمیایی را نتوانستیم در کشورمان انجام دهیم بگوییم علم شیمی مشکل دارد و برویم یک علم شیمی بومی ویژه خودمان درست کنیم؟ نه، اگر آن آزمایش شیمیایی در کشور ما جواب ندهد است یا ما قواعد شیمی را اشتباه درک کرده‌ایم و داریم غلط به کار می‌بریم یا دانشمان از اصول شیمی عمیق نیست و شیمی برای مشکل ما پاسخ دارد اما عمق دانش ما به حدی نیست که آن پاسخ را بیابد.

البته یک احتمال سوم هم این است که علم شیمی واقعا به حدی پیشرفت نکرده است که برای آن مشکل پاسخی داشته باشد. در این صورت باز راه حل این نیست که ما دنبال یک علم شیمی جدید برویم، بلکه راه حل این است که ما علم شیمی موجود را توسعه دهیم و عمق ببخشیم و برای این که ما توانایی بسط و توسعه یک علم را پیدا کنیم خیلی شرایط لازم داریم. بهتر است برویم آن شرایط را مهیا کنیم نه این که از نو مکتب فکری و علم تازه‌ای درست کنیم. که چنین کاری فقط فریب خودمان و مخاطبانمان است. این کار مثل تاسیس کارخانه‌ای است که یک تابلوی خیلی بزرگ بر سر در آن نصب کنیم اما درون آن کارخانه خالی باشد و هیچ چیزی تولید نشود یا این که برای حفظ آبرو می‌رویم تولیدات دیگران را می‌آوریم به کارخانه مان و اول اوراق می‌کنیم و سپس دوباره مونتاژ می‌کنیم. این که برویم فناوری دیگران را کپی برداری کنیم که نمی‌شود تولید فناوری بومی. داریم می‌خواهیم با علم هم مثل فناوری برخورد کنیم. مثل خودرو، محتوای اصلی و موتور را وارد کنیم بعد یک پوسته جدید به آن بیوشانیم و بگوییم علم بومی تولید کرده‌ایم. خیلی ساده، جواب‌های مسائل ما یا در همین علم موجود هست و ما فقط باید برویم و علم خودمان را عمق ببخشیم یا در این علم موجود نیست، که باید همین علم را بسط و تفصیل دهیم تا بتواند نیازها و سوالات جدیدمان را نیز پاسخ گوید. اگر هم مکتب یا پارادایم یا الگوی فکری موجود در علم کنونی، ضعیف است یا پیشرو و پویا نیست، باز باید همراه با جامعه علمی جهانی همراه با عالمانی که اکنون در سطح جهانی در مرز دانش کار فکری و خط شکنی علمی می‌کنند و مرزهای دانش را بسط می‌دهند، کار کنیم و پیش برویم تا پاسخ سوالاتمان را بیابیم. بنابراین ممکن است، به زبان لاکاتوشی، یک برنامه پژوهش علمی در علم اقتصاد اصولاً بالغ نباشد که باید همراه با جامعه علمی جهانی اقتصاد در بلوغ بخشیدن به آن مشارکت کرد یا ممکن است پیشرو و پویا نباشد که باید در مشارکت با همه عالمان جهانی اقتصاد، کوشید تا یک برنامه پژوهشی پیشرو معرفی کرد و بسط داد اما هر برنامه علمی یا مکتب یا پارادایم اقتصادی جدیدی هم که تولید کنیم باز می‌شود یک مکتب علمی جهانی و بومی نمی‌شود. یعنی این شدنی است که ما بگوییم فلان مکتب موجود اقتصادی ضعیف است و پاسخگوی نیازهای علمی امروز جهان نیست و بعد در یک نهضت جهانی یا سایر عالمان اقتصادی مشارکت جویم تا مکتب تازه‌ای معرفی کنیم اما نمی‌توانیم بگوییم چون این مکتب علمی موجود جهانی پاسخگوی نیاز ما نیست، ما می‌خواهیم برویم یک علم بومی برای خودمان طراحی کنیم. خیلی ساده و به زبان اقتصادی، علم یک کالای عمومی است، ما کالای عمومی اختصاصی نداریم.

جهانی اقتصاد، کوشید تا یک برنامه پژوهشی پیشرو معرفی کرد و بسط داد اما هر برنامه علمی یا مکتب یا پارادایم اقتصادی جدیدی هم که تولید کنیم باز می‌شود یک مکتب علمی جهانی و بومی نمی‌شود. یعنی این شدنی است که ما بگوییم فلان مکتب موجود اقتصادی ضعیف است و پاسخگوی نیازهای علمی امروز جهان نیست و بعد در یک نهضت جهانی یا سایر عالمان اقتصادی مشارکت جویم تا مکتب تازه‌ای معرفی کنیم اما نمی‌توانیم بگوییم چون این مکتب علمی موجود جهانی پاسخگوی نیاز ما نیست، ما می‌خواهیم برویم یک علم بومی برای خودمان طراحی کنیم. خیلی ساده و به زبان اقتصادی، علم یک کالای عمومی است، ما کالای عمومی اختصاصی نداریم. مثلاً خیابانهای یک شهر برای مردم آن شهر کالای عمومی محسوب می‌شود. حالا اگر این خیابانها پر از دست‌انداز بود که نمی‌شود من بگویم من می‌خواهم برای خودم خیابانهای اختصاصی داشته باشم یا بگویم من به خیابانهای شهر نیازی ندارم من یک سری کوچه و خیابان در محله خودم احداث می‌کنم و از آنها استفاده می‌کنم. باید پی‌گیری و مشارکت کنیم تا همین خیابانهای موجود شهر را درست کنیم و به صورت مشترک استفاده کنیم. علم برای بشر مثل رودخانه‌ای برای یک شهر است. مردم یک محله از شهر نمی‌توانند بگویند رودخانه کنونی آلوده است و ما می‌خواهیم برای خودمان یک رودخانه جدا درست کنیم. نه، اگر رودخانه موجود اشکالی هم دارد باید همه دست به دست هم بدهیم تا همان رودخانه را اصلاح کنیم.

■ به نظر می‌رسد این حرف شما با نتیجه گیری قبلی تان که فرمودید نظریه‌های علم اقتصاد برای جامعه و اقتصاد امروز ایران کاربرد ندارد در تضاد است.

نه، اتفاقاً دقیقاً بر عکس، من می‌گویم برداشت‌های ما از علم اقتصاد موجود سطحی و مکانیکی است. مثلاً علم اقتصاد می‌گوید اگر می‌خواهید اشتغال توسعه یابد، سرمایه‌گذاری را توسعه دهید و برای این کار یا نرخ بهره را کاهش دهید و وام بیشتری به بخش خصوصی بدهید یا دولت هزینه‌های عمرانی خود را افزایش دهد. خوب ما این را می‌بینیم و می‌ایم هی وام می‌دهیم، نرخ بهره را کاهش می‌دهیم، تشویق می‌کنیم و نظایر این‌ها ولی اشتغال افزایش نمی‌یابد. علت چیست؟ علت این است که ما توجهی به عمق و پشت نظریه‌های اقتصادی نداریم. علم اقتصاد می‌گوید با کاهش نرخ بهره سرمایه‌گذاری و اشتغال افزایش می‌یابد، به شرطی که سرمایه‌گذاران عقلایی رفتار کنند، به شرطی که رفتار سرمایه‌گذاران نسبت به نرخ بهره، حساس و کسش پذیر باشد، به شرطی که کشور در دام نقدینگی قرار نداشته باشد و نظایر این‌ها. حالا می‌گوییم چون بی‌ثباتی در ایران بالاست و افق آینده روشن نیست و اطلاعات در دسترس فعالین اقتصادی نیز قابل اعتماد نیست، سرمایه‌گذاران عقلایی رفتار نمی‌کنند. چون ریسک غیر طبیعی در بازارهای سرمایه در ایران بالاست، سرمایه‌گذاران نسبت به نرخ بهره حساسیتی ندارند و بنابراین با کاهش نرخ بهره سرمایه‌گذاری بالا نمی‌رود و چون به علت تورم‌های بی‌در پی ما در وضعیت دام نقدینگی قرار داریم، تریق پول به جامعه ایران موجب تحرک تولید نمی‌شود. خوب این حرف‌ها را ما از همین علم اقتصاد کنونی در آورده‌ایم. اگر می‌گوییم نظریه‌های علم اقتصاد در ایران جواب نمی‌دهد، نه این که بخواهیم بگوییم علم اقتصاد کنونی در تبیین وضعیت ما ناتوان است بلکه می‌خواهیم بگوییم بر اساس همین علم اقتصاد، در شرایط کنونی ما نباید نظریه‌هایش را در ایران به صورت سیاست اقتصادی به کار ببریم. چون با اندکی دقت درمی‌یابیم که بر اساس همین علم اقتصاد، بسیاری از پیش‌شرط‌های لازم در جامعه ما وجود ندارد.

مثلاً در جامعه ما به علت این که دولت وظایف حاکمیتی خود را به نحو کاملی انجام نمی‌دهد، هزینه مبادله بالاست در حالی که علم اقتصاد می‌گوید این هزینه‌ها باید پایین باشد تا نظریه‌های اقتصاد جواب دهد. در جامعه ما سرمایه اجتماعی پایین است، در حالی که علم اقتصاد می‌گوید باید بالا باشد تا نظریه‌های آن خوب کار کنند.

مثل همه چیزهای دیگری که وارد می‌کنیم ولی فقط از آن استفاده سطحی می‌کنیم، علم را هم سطحی وارد کرده‌ایم و حالا که در فهم زندگی و مسائلمان به مشکل بر خورده‌ایم فکر می‌کنیم اشکال از علم است و می‌گوییم برویم علم را بومی کنیم

ریسک‌های سیاسی تزریقی که ناشی از عملکرد دولت است، شدید است، در حالی که علم اقتصادی می‌گوید فقط وجود ریسک‌های طبیعی ناشی از سازوکار عرضه و تقاضا قابل تحمل است و نباید بازارها با ریسک تزریقی غیر طبیعی روبرو به باشند و نظایر این پیش شرطها، خوب حالا ما می‌گوییم بر اساس همین علم اقتصاد، در شرایط کنونی نظریه‌های اقتصادی در جامعه ما نتیجه نمی‌دهد و اگر می‌خواهید به توصیه‌های علم اقتصاد عمل کنید اول باید بروید پیش شرطها را محقق کنید. یعنی اگر بر اساس علم اقتصاد بخواهیم برای اقتصاد امروز ایران نسخه بپیچیم باید به دولت بگوییم از سیاست گذاری مکرر و طرحهای جدید که اقتصاد و سیاست را آشوبناک می‌کند دست بردار. شیوه‌های تولید و توزیع اطلاعات در جامعه را اصلاح و کاری کن که بازیگران اقتصادی به اطلاعاتی که تولید می‌شود اعتماد کنند. با اعطای عفو عمومی به همه کسانی که شاکای خصوصی ندارند و با احترام به حقوق اساسی مردم و با رعایت شدید قوانینی که حقوق خصوصی مردم را تضمین می‌کند و با مجازات کسانی که حقوق اساسی و عمومی مردم را نقض می‌کنند، سطح امید به آینده را در کشور بالا ببر. این دو سیاست باعث می‌شود که رفتار مردم در حالت معنایی و عقلایی به حالت عقلانی تغییر کند. همچنین با توقف افزایش حجم پول برای یک دوره بلند، اعتماد مردم را به ارزش پول ملی بازگردان. با توقف سیاست‌های ضربتی و تدریجی ساختن و بلندمدت کردن دوره اجرای سیاست‌ها، درجه آشوب اقتصادی را کاهش بده. از این سلسله توصیه‌های سیاستی فراوان می‌توان مثال زد که هم‌اکنون از همین علم اقتصاد موجود بیرون می‌آید.

پس اصلاً نیازی به علم اقتصاد بومی نیست و این کار شدنی هم نیست. به جای آن بهتر است در حکم‌رازان علوم موجود افزایش دهیم و اگر هم علوم موجود نقضی دارند همراه با سایر عالمان در سراسر جهان، در اصلاح و توسعه آن بکوشیم.

■ به نظر شما علت این که برداشته‌های ما از علومی مثل اقتصاد سطحی است و بر اساس همین درک سطحی هم سیاست گذاری می‌کنیم به چه چیزی بر می‌گردد؟

ببینید، سابقه تعلیم و تدریس علم اقتصاد در ایران زیاد نیست. نخستین بار رشته اقتصاد در ایران در اوایل دهه چهل شمسی تاسیس شد. به طور طبیعی ما در آموزش و تربیت نسل‌هایی از عالمانی که با دانشی عمیق رشد کرده باشند، تازه کاریم. دوم این که تحولات پس از انقلاب و نیازهای فوری و فوری دوران انقلاب و بعد کمبود نیروی

فکری همراهی کننده، اجازه داد تا هر کس که مدرک گرفته بود و به لحاظ سیاسی با نظام جدید همراه بود، صرف از نظر این که فرصت داشته است که دانش خود را عمق ببخشد یا نه را وارد سیستم کنیم و یک کرسی دانشگاهی یا یک مسوولیت تخصصی را به او واگذار کنیم. این داستان یک بار در اوایل انقلاب رخ داد و یک بار دیگر نیز در دوران دولت نهم و دهم تکرار شد.

اما یک عامل مهم دیگر، وجود درآمد نفت برای دولت بوده است وقتی دولت درآمد نفت را دارد، دلش می‌خواهد خیلی سریع جهش‌هایی ایجاد کند و مشکلاتی را حل کند. خیلی ساده دلش می‌خواهد معجزه کند. این نیاز روانی به معجزه که در مسوولین ما وجود دارد علتش وجود درآمد نفت است. در این صورت آنها دنبال سیاست‌هایی می‌گردند که در کوتاه زمانی معجزه‌های را شکل

دهد و مشکلی را حل کند. این می‌شود که می‌روند به سوی عملگرایی و اگر یک اقتصاددانی بخواهد سیاست ریشه‌ای و کار عمیق زمان بر پیشنهاد کند، کسی به حرفش گوش نمی‌کند. در حالی که نظریه‌های علمی برای افق تاریخی نوشته شده‌اند. یعنی باید در بلندمدت به سوی تحقق آنها برویم اما سیاستمداران نسخه‌های کوتاه مدت و زودبازده می‌خواهند. خوب در این

صورت بهترین پاسخها و سیاست‌ها در همین کتاب‌های درسی نوشته شده است و در سطح این کتاب‌ها هم در دانش آموخته اولیای می‌تواند سیاست پیدا و پیشنهاد کند. در واقع در ایران برخورد سیاستمداران با علم اقتصاد به صورت یک کالای ضروری نیست بلکه به علم اقتصاد به عنوان یک کالای لوکس می‌نگرند. مشاور اقتصادی می‌گیرند، چون فقط می‌خواهند مورد طعن واقع نشوند که از نظرات عالمان اقتصاد استفاده نکرده‌اند و گرنه همه شان خود را صاحب تفکر

اقتصادی می‌دانند. این را از رفتارها می‌شود فهمید. نمونه قبل از انقلاب، شنیدنی است. نقل می‌کنند در یکی از عیدهای رسمی که نخست وزیر، سران لشکری و کشوری را به حضور شاه برده بود، دکتر بیرنیا،

موسس رشته اقتصاد در ایران، هم حضور داشته و در انتهای صف ایستاده بوده است. نخست وزیر یک به یک مقامات را به شاه معرفی می‌کند. در پایان صف هم دکتر بیرنیا را به عنوان اقتصاددان برجسته معرفی می‌کند. شاه پس از این که با دکتر بیرنیا دست می‌دهد خطاب به او می‌گوید: «وقتی کشور را از دست شما اقتصاددانان گرفتیم، اوضاع خوب شده است». بیرنیا هم می‌گوید: «فریان، جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمارند» و شاه برو در هم می‌کشد و بدون آن که

پاسخی بدهد، دور می‌شود. این واقعه مربوط به وقتی است که شاه دوران اصلاحات ارضی را طی کرده است و بعد سرمست از درآمدهای نفتی، با برنامه تمدن بزرگ خود می‌خواهد کشور را ده ساله به زاین برساند. این نشان می‌دهد که اگر علم اقتصاد را هم یک کالا در نظر بگیریم اصولاً طرف تقاضای آن اشکال دارد. یعنی تقاضای جدی برای

دانش عالمان اقتصادی وجود ندارد. سیاستمداران ما عالمان اقتصادی را برای بزرگ کردن ویتترین خود می‌خواهند. هنوز علم اقتصاد در ایران یک کالای لوکس است. بگذارید تا یک مثال جدیدتر بزنم. ۵۷ نفر از استادان اقتصاد در سال ۱۳۸۶ طی نامه‌ای به رئیس جمهور برخی نکته‌ها را بازگو و برخی هشدارها را دادند. پاسخ دولت چه بود؟ اهانت

و تحقیر. سال بعد ۶۰ نفر از آنان نامه نوشتند و از شتابزدگی در مورد طرح تحول اقتصادی ابراز نگرانی و پیامدهای تومری آن را گوشزد کردند. این بار آنها به ملاقات با رئیس دولت دعوت شد. در جلسه وقتی اقتصاددانان از طرح تحول و محتوی مبهم آن اظهار نگرانی می‌کنند ایشان پاسخ می‌دهند که در این باره تصمیم گرفته شده است شما کمک

کنید که خوب اجرا شود. این یعنی در مرحله تصمیم سازی که مرحله اصلی سیاستگذاری است و این جاست که باید از عالمان اقتصادی نظر بخواهیم، نیازی به اقتصاددانان نبوده است و می‌گویند شما فقط در مرحله عمل کمک کنید که خوب اجرا شود. این یعنی چه؟ یعنی علم اقتصاد یک کالای لوکس است وقتی هم از اقتصاددانان دعوت می‌شود تا در جلسه‌ای با حضور رئیس جمهور شرکت کنند بعد از تصمیمات است و بیشتر به خاطر این است که اینان دلگیر

ننشوند و ساکت شوند و جامعه هم حس کند که به حرف اقتصاددانان توجه شد. نه، این شیوه جواب نمی‌دهد. تازمانی مسوولین ما به علم اقتصاد به عنوان یک خدمت یا کالای ضروری نگاه نکنند چیزی عوض نمی‌شود.

اگر می‌خواهید به عمق غربت علم اقتصاد در ایران پی ببرید، ببینید همین دو ماه پیش شیخ الشیوخ اقتصاددانان ایرانی، استاد دکتر منوچهر فرهنگ در گذشت. او یکی از پرکارترین اقتصاددانان کشور بود. نسل‌هایی از دانش آموختگان را تربیت کرد، کتاب‌های مرجع اقتصادی را تالیف و ترجمه کرد و خودش برای علم اقتصاد در ایران یک سرمسئول و یک فرهنگ بود. آیا مرگ او خم برابری سیاست‌گزاران اقتصادی کشور آورد؟ آیا کسی از صاحب منصبان دولتی برای مرگش پیام تسلیت داد؟ آیا یک برنامه تلویزیونی یا رادیویی، یک مجلس پاسداشت، یک پارچه نوشته یا کتاب یادبودی برای او از سوی نهادها یا سیاست‌گزاران اقتصادی دولت تولید یا منتشر شد؟ بگذارید تا مقایسه‌ای بکنم. نه مرگ یک شاعر حکومتی بلکه مرگ یک شاعر نسبتاً مستقل، یعنی قیصر امین پور را مثال می‌زنم ببینید در مرگ قیصر نه تنها تمام متولیان فرهنگی کشور بلکه حتی مقامات ارشد هم پیام تسلیت دادند یا در مراسم او شرکت کردند. حالا آیا در مرگ دکتر فرهنگ، پدر علم اقتصاد در ایران، لازم نبود حداقل مقامات وزارتخانه‌های اقتصادی - که برخی از آنها دانشجوی شاگردان دکتر فرهنگ بوده‌اند - پیام تسلیت می‌دادند یا در مراسم او شرکت می‌کردند؟ این‌ها نشانه‌های روشنی از غربت علم اقتصاد در ایران و میزان اهمیت آن در چشم مسوولین کشور است. این‌ها سرمایه‌های نمادین و سرمایه‌های زیست نگاری کشور ما هستند و متأسفانه ما را کوردها سوزاندن سرمایه‌های نمادین و سرمایه‌های زیست نگاری خود هستیم.

نمونه دیگر نحوه نگاه دولتی‌ها به علم اقتصاد همین یکی دو ماه پیش رخ داد. گروه «اقتصاد توسعه» دانشگاه علامه طباطبائی - که شاید یکی از فعال‌ترین گروه‌های اقتصادی کشور بود و گروهی بود که برای خودش صاحب مکتب فکری بود - را به دستور، منحل کردند. این گروه به خاطر داشتن توان خلاقیت فکری همیشه منتقد دولت‌ها بوده است. استادان این گروه در زمان آقای هاشمی منتقد بوده‌اند، در زمان آقای خاتمی هم منتقد بوده‌اند، هنوز نیز منتقدان ما ببینید با استادان این گروه چه برخوردی شد. به دلایل سیاسی آن را منحل کردند. اگر این استادان این گروه کاری خلاف قانون کرده‌اند، دادگستری به صورت رسمی و آشکار و قانونی با آنها برخورد کند اما اگر کاری جز انجام رسالت علمی که همان نقد است، نکرده است چرا باید گروه منحل شود. بعضی از استادان آن بازنشسته شوند

و برخی نیز ممنوع التدریس شوند؟ جز این است که این رفتارها به معنی بی حرمت کردن علم و عالم است. اگر منافع ملی در نظر گرفته می‌شود، باید این گروه تشویق می‌شد و به آنان پول می‌دادند و می‌گفتند بروید فکر کنید و اشکالات کار ما را پیدا کنید و بگویید نه این به جرم نقد، آن را منحل کنند.

پس برای علم هم بازاری هست و هر بازاری دو طرف دارد. طرف عرضه و طرف تقاضا. این داستان طرف تقاضا است که اصولاً تقاضای واقعی‌ای برای علم اقتصاد وجود ندارد. تقاضاهای صوری است و هر کجا هم که از عالمان اقتصاد خوششان نیامد آنها را اخراج و تهدید می‌کنند.

اما خیلی کوتاه نگاهی هم به طرف عرضه بکنیم. در نظام آموزشی کنونی که ما که هدفش نه تولید علم بلکه تولید انبوه فارغ‌التحصیل است، استادان ما تبدیل به ماشین تدریس شده‌اند. کلاس‌های مقطع کارشناسی با ۵۰ تا ۶۰ دانشجو تشکیل می‌شود. ساعات تدریس موظف استادان افزایش یافته است، استادان هر سال با موجی از دانشجویان تحصیلات تکمیلی جدید

روبه رو هستند و گاهی باید بیش از ده پایان نامه را راهنمایی کنند یا مشاوره بدهند. این فشارها اجازه کار فکری عمیق به استادان ما نمی‌دهد. از این گذشته، فشارهای اقتصادی باعث شده است که استادان برای تأمین زندگی خود به تدریس در دانشگاه‌های متعدد روی بیاورند و از دانشگاهی به دانشگاه دیگر و از کلاسی به کلاس دیگر بروند. نه، از این نظام آموزشی، علم بومی که هیچ، همان علمی که آقایان آن را مرده ریگ نظام غربی می‌دانند نیز در نمی‌آید. داستان غریبی شده

است. نظام آموزشی ما هم همان مشکلاتی را دارد که صنعت ما و کشاورزی ما دارد. طبیعی است که در چنین شرایطی برداشته‌های ما از علم اقتصاد نه تنها در حوزه

سیاستگذاری بلکه حتی در حوزه دانشگاهی هم مکانیکی و سطحی شود.

■ آقای دکتر شما در آغاز بحث گفتید که تمام موانع کارایی علم اقتصاد در ایران را که بخشی از آن را در کتاب «بازار یا نابازار؟» آورده‌اید، امروز در دو مساله با مانع اصلی خلاصه می‌کنید. یکی مساله تحول در نوع عقلانیت ایرانی و دوم مساله تحول در ماهیت و ساختار دولت در ایران. در مورد تحول در عقلانیت ایرانی نظراتتان را اجمالاً فرمودید، اگر صلاح می‌دانید در مورد تحول در ماهیت دولت نیز توضیحاتی بدهید.

ببینید، اجمالاً معتقدم بخش بزرگی از پیش‌فرض‌های علم اقتصاد در ایران امروز محقق نیست و عامل آن را هم ماهیت، ساختار و عملکرد دولت در ایران می‌دانم و البته معتقدم ماهیت و نوع دولت در ایران در سال‌های اخیر شدیداً متحول شده است. مهم‌تر از همه این که معتقدم نه تنها ماهیت و ساختار دولتی که نظریه اقتصاد انتظار دارد، اکنون

در ایران محقق نیست، بلکه اصولاً نظام سیاسی و اقتصادی ایران اکنون وارد یکی از مراحل خطیر و حساس منحنی عمر خود شده است. این مرحله را «گذار سوم» یا «دام موسس» یا «تله بنیانگذار» می‌نامند. معتقدم امروز نخستین کاری که مجموعه کشور اعم از دولت و قوای دیگر و نیز نهادهای مدنی باید انجام دهند کمک به خروج کشور از این

دام است. در غیر این صورت، نه تنها نظریه‌های اقتصادی که حتی خیلی از قواعد بدیهی و عقلانی هم کارکرد خود را از دست می‌دهند. اما فعلاً به علت حساسیت این مساله، فکر نمی‌کنم بتوان این موضوع را در یک مصاحبه که فضای محدودی دارد مطرح کرد. این موضوع بحث مستوفایی می‌طلبد که در این جا نه مجالش هست و نه تمایل دارم فعلاً واردش شوم. بنابراین هم در مورد تحول در ماهیت و ساختار دولت در ایران و هم در مورد مشکلات ایران

در «گذار سوم» یا همان «تله بنیانگذار» که اقتصاد ایران را زمین گیر کرده است، خواننده علاقه مند را به مقاله بسیار مفصلی که در این باره تدوین کرده‌ام و قرار است در شماره ۲۸ ماهنامه آیین، که در همین خرداد ماه ۱۳۸۹ منتشر می‌شود، ارجاع می‌دهم

## اگر علم اقتصاد را هم یک کالا در نظر بگیریم اصولاً طرف تقاضای آن اشکال دارد. یعنی تقاضای جدی‌ای برای دانش عالمان اقتصادی وجود ندارد. سیاستمداران ما عالمان اقتصادی را برای بزرگ کردن ویتترین خود می‌خواهند. هنوز علم اقتصاد در ایران یک کالای لوکس است